

اصفهان، پایگاه ادبیات عربی در ایران

و

جایگاه نظام‌الدین اصفهانی

اثر مصطفی جواد

ترجمة محسن محمدی*

که این ویژگیها را ادیب مفضل بن سعد مافروخی اصفهانی در کتاب «محاسن اصفهان» و یاقوت حموی در «معجم البلدان» آورده‌اند و ادبا و جغرافیدانان دیگر، همچون قاضی زکریای قزوینی ذکر کرده‌اند.

قزوینی در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» می‌گوید: «اصفهان مدینة عظيمة من اعلی‌المدن و مشاهیرها، جامعة لاشتات الاوصاف الحميدة من طيب التربة و صحة الهواء و عذوبة الماء و صفاء الجو و صحة الأبدان، و حسن صورة (کذا) اهلها و حذقهم فی العلوم والصناعات حتی قالوا: کل شیء استقصى صناع اصفهان فی تحسینها (کذا) عجز عنها صناع جمیع البلدان، قال الشاعر:

* - دکترای زبان و ادبیات فارسی.

** - از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر جمشید مظاهری برای معرفی این مقاله و دوست عزیز آقای محمدرضا ابن‌الرسول برای ویرایش محتوایی آن سپاسگزارم. این مقاله ترجمه‌ای است از: «اصفهان، معقل الادب العربی فی ایران» مندرج در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، اسفندماه ۱۳۳۵.

۱- در اینجا توضیح این نکته لازم است که گرایش اصفهان از آغاز نفوذ اسلام در ایران نه به‌موجب مهاجرت عرب‌زبان‌ها بوده است، بلکه استعداد سرشار مردم اصفهان و علاقه وافر آنان به زبان و فرهنگ دینی در گسترش زبان عربی سهم مؤثری پیدا کرد و هیچ‌یک از مورخان و ادیبان تاکنون اظهار نکرده‌اند که این سیطره زبان عربی بر محیط علمی و ادبی محصول نژاد عربی است.

اصفهان، عروس شهرهای ایران، در تاریخ ادبیات عرب و در تاریخ حفاظت از زبان و فرهنگ عرب از زمان فتح ایران توسط اسلام تا دوران اخیر، مکان و منزلت رفیع و شامخی دارد.

تصور من چنین است که این شهر، از شهرهای مظلوم تاریخ است و سزاوار بود تاریخ‌نگاران ادبیات عرب - چه عرب‌زبان و چه غیر عرب‌زبان - مباحثی را به نقشی که این شهر در ادبیات عرب تا زمان مغول - یعنی عصری که در آن زبان فارسی دوباره جان گرفت و ادبیات فارسی به شکلی فراگیر در همه زمین‌ها سر برافراشت - ایفا کرده است، اختصاص دهند تا در تاریخ ادبیات عرب، در جایگاه شایسته خود در کنار کوفه و بصره و بغداد قرار گیرد.

من این ویژگی و امتیاز را (از میان دیگر ویژگیهای این شهر)، بعد از جستاری طولانی و درنگ و امعان نظر و تحقیقی موشکافانه در تاریخ آن و از زندگی ادیبان، شعراء، بزرگان و نامدارانش دریافتم. برای ریشه‌یابی موضوع و تحلیل آن، راههای گوناگونی را پیمودم. اما آنچه که در آن تردید ندارم - هر چند من بسیار دچار شک و تردید می‌شوم - نیرومندی گرایش زبان عربی در این شهر است.^۱ در این شهر است که بعد از فتوحات اسلامی، به‌سبب هوای سالم، زمین نیکو، منافع زیاد و درآمد فراوان و محاسن متنوع و مزایای گوناگون در آن اقامت کردند



لستُ أسي من اصفهان على شسى

ءِ سِوَى مَايْهَا الرِّحِيقُ الزَّلَالِ

و نسيم الصّبا و منخرق الرّيب

أشاروا عليه بأن يترکه ولايخرجه: فقال أبى البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا أصفهان. فحلف لا أروى هذا الكتاب إلا بها. فانتقل إليها ورواه بهائقة منه بصحة مارواه فيه.» «او اصلاً کوفی است که به اصفهان عزیمت کرد و در آنجا سکونت گزید. در آغاز زیدی مذهب بود، ولی بعداً به مذهب ماگروید. می‌گویند گروهی از مردم قم نزد او آمده و خواهان نقل مکان وی به قم شدند، اما او نپذیرفت و سبب بیرون آمدنش از کوفه، نگاشتن کتاب المعرفة بود که مناقب و مطاعن گرد آمده است.

کوفیان آن کتاب را انکار کردند و از سر خیرخواهی از او خواستند که ادامه نوشتن کتاب را رها کند و آن را ارائه نکند. وی گفت: کدام سرزمین از شیعه فاصله‌اش بیشتر است؟ گفتند: اصفهان. پس سوگند یاد کرد که، جز در اصفهان، در جای دیگر مطالب این کتاب نقل نخواهم کرد. پس به اصفهان نقل مکان کرد و در آنجا مطالب آن کتاب بازگو کرد. سبب اینکه توانست مطالب کتاب را بیان کند، اعتماد مردم به او و صحت منقولات او در آن کتاب بود.»

در ربع نخستین قرن سوم هجری خصیب بن أسلم حاکم اصفهان بود. وی یکی از شاگردان نامدار اصمعی را که راوی کتابهای او و ادیب و لغت‌دانی برجسته بود و ابوحامد بن حاتم باهلی نام داشت، به اصفهان آورد. ابوحامد که در برخی از نقل‌ها از او به ابونصر و در برخی دیگر ابوحاتم تعبیر شده (در عرب ممکن است یک فرد کُنی‌های متعددی داشته باشد) از بصره بود و همچون استادش اصمعی و بیشتر مردم بصره در آن روزگار با علویان مخالف بود. وی ادبیات و اژه‌شناسی عربی را از اصمعی و ابو عبیده و ابوزید انصاری فراگرفت و سپس در بغداد اقامت کرد. او از ابو عمرو شیبانی هم گاهی مطلبی را دارد. یاقوت حموی در معجم الادبا و زبیدی در طبقات النحویین از

ح و جو صافی علی کل حال ... و لصناعتها ید باسطة فی تدقیق الصناعات، لاتری خطوطاً کخطوطاً أهل اصفهان و لا تزویقاً کتزویقهم و هکذا صناعتهم فی کل فن، فاقوا جمیع الصناعات، و الفخار یعمل کوزاً و زنه أربعة مثاقیل یسع ثمانیه أرطان ماءً اوقس علی هذا جمیع صناعاتهم. «اصفهان شهری است بزرگ، بلندمرتبه‌ترین و نامدارترین شهرهاست و از جمیع اوصاف نیکو، خاک خوب، هوای سالم، آب گوارا، ساکنانی تندرست، خوش‌سیما و زبردست در علوم و فنون برخوردار است. تا جایی که گفته‌اند هر چیزی را که صنعتگران اصفهانی در سامان دادند نیک بگویند، صنعتگران و هنرمندان دیگر شهرها از آوردن همانند آن ناتوان‌اند. شاعر گوید:

من بر چیزی از اصفهان افسوس نمی‌خورم جز بر آب گوارا و نوشین اصفهان و نسیم باد صبا. هنرمندانش دستی چیره در هنرهای ظریف دارند. [بدان‌سان که] خطی همانند خطوط خوشنویسی آن و تزینی همچون تزین آنها نمی‌بینید و چنین است حال دیگر صنعتگرانش که بر همه صنعتگران سرآمدند، کوزه‌گرش کوزه‌ای می‌سازد با ۴ مثقال وزن که ۸ رطل آب را در خود جای می‌دهد و سایر صنایع آن نیز به همین منوال است.»^۲

از دلایل استواری که بیانگر نیرومندی نژاد عربی^۳ در آن است رواج مذهب حنبلی در آنجاست. مذهب حنبلی نزدیکترین مذهب به طبیعت و محیط عربی است. چنانکه از دیرباز تا کنون مذهب حنفی به طبیعت و محیط ترکی و امامیه و مذهب شافعی به محیط فارسی نزدیکتر است. [البته] منظور ما حالت اعتقادی حاصل تشکیل یافته از مربی، تاریخ و جامعه است.

نجاشی در کتاب، رجال الشیعه، درباره زندگی ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی به ابواسحاق گوید: «أصله کوفی... و انتقل إلى اصفهان و أقام بها وکان زیدياً أولاً ثم انتقل الینا و یقال إن جماعة من القمیین... و فدوا الیه و سألوه الانتقال إلى قم فأبى، و کان سبب خروجه من الکوفة أنه عمل کتاب المعرفة و فیه المناقب المشحورة و المثالب فاستظمه الکوفیون و

۲- آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ دارالصادر، بیروت، سال ۱۳۸۰ ه. ق.، (۱۹۶۰ م)، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۳- نویسنده مقاله برای جلوه‌دادن استعداد نژاد عربی به واژه «نیرومندی نژاد عربی» متوسل شده و گرنه در خون ایرانیان پس از اسلام گرایش به زبان عربی نه به عنوان نژاد بلکه به عنوان زبان دینی جریان داشته است.

او سخن به میان آورده‌اند. یاقوت گوید:

«از اصمعی نقل شده که می‌گفت: از میان کسانی که از من مطلب نقل می‌کنند، کسی جز ابونصر احمد بن حاتم باهلی مورد تصدیق قرار نگیرد. او فردی امین و مورد اعتماد است؛ حمزه اصفهانی نیز در کتاب «اصفهان» از او صحبت به میان آورده، می‌گوید: و در هنگامی که خصیب بن اسلم، ابو محمد باهلی، ندیم اصمعی را به اصفهان آورد، باهلی به همراه خود نوشته‌های اصمعی، اشعار شعرای دوره اسلامی را که برای اصمعی خوانده شده بود با خود آورد. ورود او به اصفهان بعد از ۲۲۰ هجری بود. یک ماه در آنجا ماند و سپس بار حج بست. به همین سبب نزد عبدالله بن حسن رفت و از او خواست که وی را به مردی امین راهنمایی کند تا بتواند نوشته‌هایش را تا هنگام بازگشت از سفر حج به او بسپارد. عبدالله بن حسن او را به محمد بن عباس دلالت کرد (این محمد بن عباس آموزگار فرزندان عبدالله بن حسن و کلامش مورد قبول بود). باهلی دفترهایش را به او داد و خود بیرون رفت. محمد بن عبدالله آن نوشته‌ها را به مردم داد تا استنساخ کنند. وقتی باهلی برگشت او ماجرا را دریافت [قیامتی به پا شد. به سراغ عبدالله بن حسن آمد و گفت که قصد داشته چقدر درآمد از نوشته‌های خود کسب کند. عبدالله بن حسن ۱۰ هزار درهم از مردم اصفهان برایش فراهم آورد و خصیب نیز آن را به ۲۰ هزار رسانید، باهلی آن پولها را گرفت و به بصره بازگشت.^۴ یاقوت همچنین می‌گوید: بنا بر آنچه که او و ابو عبدالله بن اعرابی و عمرو بن اُبی عمران شیبانی ذکر کرده‌اند، باهلی در سال ۲۳۱ هجری، در حالی که هفتاد و اندی سن داشت چشم از جهان فرو بست. از نوشته‌های او می‌توان کتابهای زیر را نام برد؛ «الشجر والنبات»، «اللُّبُّ واللبن»، «الابل»، «ابیات المعانی»، «اشتقاق الاسماء»، «الزرع و النخل»، «الخیل»، «الطیر»، «ماتلحن فیہ العامة» و کتاب «الجراد»^۵

قبل از یاقوت، ابن ندیم نیز در «فهرست» خود، این کتابها را ذکر کرده است.^۶

ما تردیدی نداریم که عزیمت باهلی به اصفهان، موافق با خواسته خود او هم بود، چون حالات مردمی را که در قدیم ساکن اصفهان بودند می‌دانست «آنان از

طرفداران سرسخت فرهنگ دینی هستند.» و با آنان همسو (و همعقیده) نبود، از آنها دوری می‌کرد.

از حنبلی‌های قدیمی اصفهان، یکی نیز ابوسعود احمد بن فرات ضبّی رازی اصفهانی است. ابوالحسن محمد بن ابی یعلی بن فرّاء در کتاب طبقات الحنابلة می‌گوید:

«ذکره احمد بن حنبل بالحفظ و اظهار السنة باصفهان»^۷ احمد حنبل از ابن فرات، به عنوان کسی که تسنن خود را حفظ کرده و در اصفهان آشکار ساخته یاد می‌کند. نسب او که ضبّی است نشان‌دهنده عرب بودن اوست و معلوم می‌دارد که از قبیله ضبّه بوده است. (این همان قبیله‌ای است که در جنگ جمل در مقابل امام علی جنگید.)

از دیگر حنبلی‌ها، ابراهیم بن محمد بن حارث اصفهانی است که از یاران امام احمد حنبل بوده است.^۸ دیگر علی بن احمد بن فرات، برادر احمد بن فرات که هم اکنون از او یاد کردیم.^۹ و نیز ابویحیی فضل بن عبدالصمد اصفهانی که در طرسوس مرزبان بود. از دیگر حنبلیان اصفهان، طایفه بنی‌منده اصفهان را می‌توان نام برد که در بین آنها محدث و مؤرخ و حافظ قرآن وجود داشت، از جمله ایثار ابوزکریا یحیی بن عبدالله بن منده اصفهانی، درگذشته به سال ۴۴۵ و صاحب کتاب «تاریخ اصفهان» است. برای شناخت مشاهیر و بزرگان حنبلی که تاریخ‌نگاران از آنها نام برده‌اند، باید به شرح حال آنها در کتاب «طبقات الحنابلة» اثر ابو حسین بن فرّاء که پیش از این از او یاد کردیم - و ذیل آن اثر ابن رجب بغدادی نگاه شود.

اینکه ما به شیوع مذهب حنبلی در اصفهان اشاره کردیم، منظورمان شیوع در بین عامه مردم است که حیات اجتماعی جامعه برحالات و گرایش‌های دینی و

۴- معجم الادبیا، چاپ اول، مارگلیوس، ج اول، ص ۴۰۷.

۵- معجم الادبیا، چاپ اول، مارگلیوس، ج اول، ص ۴۰۷.

۶- الفهرست، ابن ندیم، ۸۳ - چاپ مصر.

۷- طبقات الحنابلة از ابن ابی یعلی الفراء، چاپ مصر ج ۱، ص ۵۳.

۸- منبع سابق ج ۱، ص ۹۶.

۹- همان.

مذهبی آنها تکیه دارد، چنانکه تاریخ‌نگاران آورده‌اند ابوسهل صلحی که اصالتاً اصفهانی بود و در همانجا متولد شده بود (درگذشته به سال ۳۶۹ ه. ق در نیشابور) و فقیهی شافعی و مفسری ادیب و متکلم و نحوی بود، در سال ۳۳۸ ه. ق اصفهان را به مقصد نیشابور، مرکز شافعیان، ترک کرد و تا زمان مرگش در آنجا اقامت کرد. اقامت او در نیشابور ۳۲ سال به طول انجامید که این دوران برای این دانشمند بزرگ، دوره علمی و تعلیمی وی به حساب می‌آید.^{۱۰}

نیز مؤرخان گفته‌اند استاد ابوبکر محمد بن حسن بن فورک اصفهانی که دانشمندی اصولی، متکلم، ادیب، سخنور، واعظ و صاحب تألیفات و تصنیفاتی بود، سکونت در اصفهان را خوشایند ندانست و به عراق آمد و در آنجا مدتی اقامت کرد و به آموزشهای علمی پرداخت. آنگاه آهنگ شهر ری کرده، سپس اهالی نیشابور با نوشتن نامه از وی درخواست کردند به آنجا عزیمت کند. او نیز وارد نیشابور شد و [نیشابوریان] برایش مدرسه‌ای ساختند. نوشته‌های او در اصول الفقه و معانی القرآن به حدود صد اثر می‌رسد. سپس به غزنه دعوت شد. بدانجا رفت و باز به نیشابور بازگشت. گفته شده او در سال ۴۰۶ ه. ق قبل از رسیدن به نیشابور، در راه مسموم شد و درگذشت.

مهاجرت این دو دانشمند و امثال آنها گرچه همراه با دعوت یا درخواست و ترغیب دیگران بود، اما از انگیزه‌های مذهبی و اجتماعی و اقتصادی برخاسته از مکان و زمان حکومت سلطان وقت نیز خالی نبوده است. شمس‌الدین بن خلکان در شرح حال عبدالوهاب بن علی ثعلبی (فقیه مالکی مذهب متوفی به سال ۴۲۲) به نقل از کتاب «الذخیره» اثر ابن‌بسام اندلسی می‌گوید:

بغداد نیز به طبیعت دیگر شهرها - در برخورد با اهل فضل و همان‌سان که روزگار با نیکان خود می‌کند - با او ناسازگاری کرد. بدین سبب ثعلبی بغداد را رها کرده و با آب و هوای آن وداع گفت. گفته شده روز جدا شدن او از بغداد، گروه بی‌شماری از بزرگان و اهل قلم بغداد و طایفه‌های زیادی او را بدرقه کردند و او به آنها گفت: و اگر در بین شما دو قرص نان برای قوت صبح و شام پیدا کرده بودم، برای رسیدن به

خواسته خود از شهرتان جدا نمی‌شدم.^{۱۱} خطیب بغدادی نیز در شرح حال او می‌گوید: درباره او مطلب نوشته‌ام چرا که فرد مورد اعتمادی است و در میان مالکی‌ها فقیه‌تر از او ندیده‌ایم. او نظراتی نیک و عباراتی پسندیده دارد. در «بادریا» و «باکسایا» عهده‌دار قضاوت بود و «آخر عمر به مصر رفت. و در همانجا نیز وفات یافت.^{۱۲}

ابن خلکان می‌گوید: وی فردی فقیه و ادیب و شاعر بود. در مذهب و آیین خود کتاب «التلقین» را نگاشت که با حجم کم از بهترین و پرفایده‌ترین کتابهاست. کتابی نیز دارد به نام «المعونه فی شرح الرسالة» و نیز چندین نگاهشته دیگر دارد.^{۱۳}

با این تفصیل، چرا عبدالوهاب ثعلبی مالکی به مصر مهاجرت کرد؟ تردیدی ندارم که سبب آن، کم فروغ شدن منزلت مذهبی مالکی در بغداد و عراق و کاهش اقبال مردم به آموختن فقه مالکی بود. و این کم‌توجهی (بیشتر) به منع و رویگردانی شهابت داشت. این بی‌رونقی ادامه پیدا کرد تا اینکه المستنصر بالله، خلیفه عباسی، در ثلث اول قرن هفتم هجری، برای مدرسه‌اش - مستنصریه - فقیه مالکی مذهب را از کشور مصر جهت تدریس دعوت کرد. اما من پیوسته در شگفتی از امکان وجود دانش‌طلبانی هستم که در آن زمان در مدرسه مستنصریه فقه این مذهب را فرا می‌گرفتند. این نگرش که من در تاریخ اجتماعی اصفهان مورد توجه قرار داده‌ام بدین معنا نیست که این شهر از پیروان سایر مذاهب همچون شافعیان، حنفیان، مالکیان و شیعه امامیه تهی بوده است، بلکه نشان‌دهنده مذهب غالب یعنی فرقه حنبلی است. فرقه‌ای که استبداد و خودخواهی‌اش از جمله عوامل متعددی بود که اسماعیلیان باطنی را واداشت در اصفهان و اطراف آن به سرکردگی ابن‌عطاش و دیگر اسماعیلیان خونریز، حنبلیان را به مبارزه طلبند این مطلب به‌طور مبسوط در کتب تاریخ موجود است.

۱۰- الوفيات، چاپ ایران، ج ۲، ص ۳۳.

۱۱- الوفيات، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۲۹.

۱۲- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۱.

۱۳- الوفيات، ج ۱، ص ۳۲۹.

هنگامی که حکومت حنفی مذهب سلجوقیان، به دست طغرل بیگ و با یاری وزیر خود عمیدالملک منصورین محمد کندی حنفی سربرافراشت از [سوی دیگر] مذهب شافعی به دست خواجه نظام الملک طوسی سربلند کرد، سیطره حنبلیان بر اصفهان رو به ضعف نهاد و مردم هم که بر دین سلاطینشان هستند [به تدریج از آن روی گردانند]. از آن پس نزاع در میان شافعیان و حنفیان در گرفت.

یاقوت حموی می‌گوید: «در این دوران نیز همانند قبل خرابی در نواحی مختلف اصفهان فراگیر شد. علت آن، فتنه افروزی زیاد و تعصب ورزیدن شافعیان و حنبلیان و ستیزهای پیوسته‌شان است به طوری که هرگاه گروهی سیطره می‌یابند، محله گروه دیگر را مورد غارت و چپاول قرار داده، می‌سوزانند و ویران می‌کنند و در این ویران‌سازی نه قانونی را معتقدند و نه حرمتی را ارج می‌نهند. به همین جهت به ندرت حکومت مقتدری در آن برپا می‌شود و دوام پیدا می‌کند که تباهی شهر را به سامان آورد. همین مسأله در آبادیها و روستاهای آن نیز به چشم می‌خورد. آبادیها و روستاهایی که هر کدام برای خود به سان مرکز شهر بودند.»^{۱۴}

بعد از منتقل شدن آل خجند به اصفهان، کفه شافعیان سنگین تر شد. خجندیان به شهر خجند منسوب‌اند. این شهر از شهرهای ماوراءالنهر واقع بر ساحل رود سیحون است. منطقه ماوراءالنهر از مناطق حنفی مذهب بود که مذهب شافعی با آنجا انس و الفتی نداشت و افراد اندکی هم که در آن هنگام، مذهب شافعی داشتند و نیز توده‌های متعددی که در شهر «چاچ» [تاشکند فعلی] بودند، قابل توجه نبودند.

یاقوت حموی می‌گوید: شاش [چاچ] روستایی است در ری که افراد کمی بدانجا منسوب‌اند. اما آن [چاچ]، که از آن دانشمندانی بیرون آمده‌اند و گروه بی‌شماری از راویان و فصحاء بدان منسوب‌اند در ماوراءالنهر است. ماوراءالنهر سیحون نیز، هم‌مرز با سرزمینهای ترکان است و ساکنان آن شافعی مذهب هستند. این مذهب را در این شهر با وجود مذهب ابوحنیفه در آن نواحی، ابوبکر محمدبن علی بن اسماعیل قفال شاشی رواج داده است...^{۱۵}

عزالدین ابن اثیر می‌گوید: اصل خاندان خجندی از

شهر خجند در ماوراءالنهر است که نسبتشان به مهلب بن ابی‌صفره ازدی می‌رسد. خواجه نظام الملک وعظ و خطابه ابوبکر محمدبن ثابت خجندی را در مرو شنیده بود و به اعجاب آمد و بدین سان به منزلت او در فقه و علم پی برد. پس او را به اصفهان آورد و ابوبکر در مدرسه نظام منصب تدریس یافت و به مقام و موقعیتی خطیر و ثروتی عظیم دست یافت. نظام الملک نیز پیوسته به نزد او رفت و شد داشت و به ملاقاتش می‌آمد.^{۱۶}

هدفی که من در استوار کردن موقعیت شیخ خجندی توسط نظام الملک در اصفهان می‌بینم، همان تقویت دوباره موقعیت مذهب شافعی - بعد از بنا کردن مدرسه نظامیه در اصفهان - می‌باشد که این هدف، ظاهراً با واگذار کردن تدریس به فقیهی سخنور و عربی‌الاصل از قبیله ازد، صورت پذیرفت.

از اواخر قرن پنجم هجری، خجندیان شافعی حرف اول را در اصفهان می‌زدند. این مذهب با شافعی شدن خلفای عباسی در این دوره، یعنی قرن پنجم، قدرت بیشتری یافت. ابومظفر یوسف بن قزاعلی معروف به سبط ابن جوزی، در کتاب خود، «مرآة الزمان»، چنین آورده است: زمانی که ابومحمد عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی حنبلی، متوفی به سال ۶۰۰ هـ، وارد اصفهان شد؛ بر کتابی از حافظ ابونعیم، مورخ اصفهانی دست یافت که آن را در شناخت اصحاب [پیامبر] نگاشته بود. وی بر صد و نود موضع کتاب خرده گرفت. آل خجند در پی او برآمدند تا به قتلش برسانند. اما او پنهان شد و در هیأت نسوان از اصفهان بیرون رفت.

من در صدد شناساندن مشاهیر اصفهان نیستم، بلکه خواستم با مقدمه‌ای که آورده‌ام، برخی از عللی که اصفهان را از دیرباز به سوی تمسک بر فرهنگ و زبان عربی سوق داد، روشن سازم. و این به حدی است که حتی بین شعرائی که به فارسی شعر می‌سرودند، کمتر شاعر اصفهانی صاحب دیوان یافت می‌شود، بلکه آنها اندک‌اند. مفضل بن سعد مافروخی در کتاب خود

۱۴- معجم البلدان در مادة «اصفهان».

۱۵- همان در مادة «شاش».

۱۶- الکامل فی التاریخ، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۲۸.

اولین ادیب اصفهانی میرز و دارای آثار جاودان که از او یاد می‌کنیم؛ ابوالحسن محمدبن احمدبن طباطبای علوی حسنی است. یاقوت حموی در معجم الأدبا می‌گوید:

«شاعری اعجاب آور و دانشمندی محقق که شعرش همه جا گسترده و نامش بلند آوازه گردیده است در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۳۲۲ هـ. ق در همان دیار درگذشت. نسل او بسیارند که در آنها دانشمند، ادیب، صاحب منصب و افراد ناموری وجود دارد. او به تیزهوشی و زیرکی و داشتن ذوق سلیم، اندیشه‌ای راست و مفاهیمی نیکو یاد می‌شد و به همین ویژگی‌ها معروف و مشهور بود. هم او نگارنده کتابهای «عیارالشعراء»، «تهذیب الطبع» و «العروض» است که کسی قبل از او دست به نگاشتن چنین کتابهایی نزده بود. نیز کتاب «المدخل فی معرفة المعنی من الشعر» و کتابی در آرایش دفاتر، از دیگر آثار اوست. ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (مؤلف تاریخ اصفهان) می‌گوید: و شنیدم عده‌ای از راویان شعر در بغداد، درباره عبدالله بن معتر می‌گفتند که او دائماً از ابوالحسن بن طباطبای یاد می‌کرد و او را بر دیگران مقدم می‌دانست.^{۲۰} یاقوت در ادامه به نقل از کتاب «شعراء اصفهان» نگاشته حمزه اصفهانی که قبلاً از او یاد کردیم - زندگی‌نامه ابن طباطبای را به طور مفصل آورده و پاره‌ای از اشعار او را نیز ذکر کرده است.

ابن عنبه نیز در کتاب خود «عمدة الطالب فی اسناب آل ابي طالب» می‌نویسد: اما احمد رئیس ابن طباطبای که کنیه‌اش ابو عبدالله است، دو فرزند آورد: ابو جعفر محمد و ابواسماعیل ابراهیم که عمده بازماندگان از نسل وی به ابوالحسن شاعر اصفهانی باز می‌گردند. و او همان محمدبن احمد مذکور صاحب کتاب تقدالشعراء و دیگر کتب است.^{۲۱}

«محاسن اصفهان» از دهها فقیه و عالم و ادیب و شاعر فارسی نام می‌برد.^{۱۷} اما از اشعار و آثار و دیوانهای ایشان اثری نیست. من از تاریخ ادبیات فارسی آگاه نیستم؛ اما تنها نام جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش کمال‌الدین اسماعیل و نام کسانی که زکریابن محمد قزوینی آورده است، شنیده و در نوشته‌ها دیده‌ام. قزوینی در گفتاری درباره اصفهان می‌گوید: اما خداوندان دانش مانند فقها، ادبا، ستاره‌شناسان و طبیبان، شمار آنها در اصفهان افزونتر از هر شهر دیگری است. مخصوصاً شعرای صاحب دیوان که در لطافت سخن و معانی خوب، تشبیه‌های شگفت‌انگیز و طرحهای نو، سرآمد دیگران هستند. کسانی همچون رفیع فارسی دبیر، کمال زیاد، شرف‌الدین شفروه، عز شفروه، جمال عبدالرزاق، کمال اسماعیل و یمن مکی، که صاحبان دیوانهای بزرگه‌اند و برای آنها در غیر اصفهان، همانندی یافت نمی‌شود.^{۱۸}

ابن فوطی می‌گوید: «کمال‌الدین ابوالفضل اسماعیل بن ابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق اصفهانی، ادیب فاضل و یکی از فضلاء روزگار و شریفان دوران، که در تیزهوشی و ذکاوت بدو مثل زده می‌شود؛ دیوانش مشتمل بر بیست هزار بیت شعر سائر (رواج یافته) است. عالمی فصیح و کم‌نظیر، که میان فضلاء عجم همانند او یافت نمی‌شود. وی صاحب رساله «القوس» است که نظیر آن در این فن نوشته نشده است. ابستدای رساله چنین آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم. تو را از ذوالقرنین می‌پرسند! بگو به زودی از او برای شما خبر خواهم خواند، او را در زمین توانایی و قدرت بخشیدیم، از هر چیز به او عطا کردیم.»^{۱۹} (ترجمه از محمد خواجه‌جوی). این رساله در فن خود مبتکرانه است و مؤلف، آن را با ایاتی به پایان برده که بیت اول آن چنین است:

مِنْ صَنَعَةِ الْبَارِي لَدَى مَطِيَّةِ

عجفاء تبصر فی الضلوع عظامها
«از مخلوقات حضرت باری مرا مرکبی است لاغر اندام که از میان پهلوی او، استخوانهایش پیدا است.»
اشعار این شاعر در نزد ایرانیان مشهور است. بدین جهت و هم از آن رو که نقشی که اصفهان در تاریخ ادبیات عرب ایفا کرده است، واقعاً برای ما اهمیت دارد، دفتر این گفتار را گشودیم و این پیشگفتار را گسترده‌تر کردیم.

۱۷- محاسن اصفهان، ص ۱۳۰-۱۱۹.

۱۸- آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ دارالصادر بیروت، ۲۹۹-۲۹۶.

۱۹- او در سال ۶۳۵ هـ به دست مغولها کشته شد.

۲۰- معجم الأدبا، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲۱- عمدة الطلاب، چاپ هند، ص ۱۵۳.

کتاب نقد الشعر (یا عیار الشعر) پرآوازه‌ترین کتاب نقد شعر عرب است که از نظر فنی مقامی برجسته دارد. این کتاب از قدیمی‌ترین کتب در این زمینه است (اگر قدیمی‌ترین آنها نباشد). و بنا بر آنچه که در کتاب «الموشح» ابو عبیدالله مرزبانی و کتاب «العمدة فی صناعة الشعر و نقده» اثر ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی و دیگر کتب مسطور است. این کتاب را ناقدین شعر، راهنمای خود قرار داده‌اند. کتاب عیارالشعر در سال ۱۹۵۶م در مصر با اشراف استاد طه حاجری و استاد محمد زغلول سلام به چاپ رسیده است. این دو مقدمه‌ای کوتاه نیز درباره محیط ادبی و عرب زبان اصفهان - یعنی محل زندگی مؤلف آورده‌اند که با وجود کمی حجم، بسیار سودمند است.

بعد از ابن طباطبا، به علامه نسب‌شناس، محدث ادیب، حافظ قرآن، مؤرخ نقدپرداز، مؤلف و مصنف و صاحب کتابهای «الأغانی»، «مقاتل الطالبین» و... ابوالفرج علی بن حسین اموی اصفهانی می‌رسیم. او اگرچه در اصفهان زاده نشده لکن منسوب بودن وی به اصفهان نشان‌دهنده این است که در زمان قتل عام و آزار و شکنجه امویان به دست بنی عباس، اصفهان پناهگاهی برای برخی امویان بوده است و بسیاری از اصفهانیان - با برگزیدن عنوان «قریش» - خود را به قریش منسوب می‌ساختند^{۲۲} و این به نظر من یکی از چیزهایی بود که امویان در آن روزگار تهدید و وحشت و فشار و اذیت و مجازات، به وسیله آن خود را مخفی می‌کرده‌اند و از شر دشمنانشان - از هر گروه و فرقه‌ای بوده‌اند - مصون داشتند. حتی ابن فوطی در کتاب خود «تلخیص مجمع الآداب المرتب علی معجم الأسماء فی معجم الألقاب» می‌گوید: «عمادالدین ابو عبدالله محمد بن حامد، کاتب اصفهانی در اصل قریشی نسب بوده است، اما نسبتش را به هیچ یک از شاخه‌های قریش متصل نکرده است.»^{۲۳}

شمس‌الدین ذهبی در کتاب خود «تذکره الحفاظ» در شرح حال یکی از اصفهانیان می‌گوید: «معمر بن عبدالواحد بن رجاء بن عبدالواحد بن محمد بن الفاخر الحافظ أبو احمد القرشی العبشمی السمرقندی الاصبهانی المعدل الواعظ.»^{۲۴} در حالی که، تاریخ

ابن‌دبیشی از او با عنوان «معمر بن عبدالواحد بن عبدالواحد بن محمد بن فاخر بن احمد بن ابوالقاسم قریشی اصفهانی واعظ» نام می‌برد.

می‌بینیم «قرشی» در تاریخ ابن‌دبیشی، در تاریخ ذهبی همراه با «عبشمی» است و عبشمی منسوب به عبدشمس و او نیز پسر عبدمناف که پدر امیه بزرگ (جد امویان) است. در زمان آل‌بویه، انتظار می‌رفت شور و حماسه زبان عربی (فرهنگ و زبان دینی) اصفهان فروکش کند، اما زبان حال اصفهان در شعر شاعرش ابوسعید رستمی متجلی است. که می‌گوید:

إذا نسوئی کنت من آل رستم

ولکن شعری من لؤی بن غالب^{۲۵}
 ثعالبی در «یتیمه‌الدهر»^{۲۶} می‌گوید: «اصفهان همواره در پرورش و عرضه ادبای فاضل، کاتبان و شعرای برجسته در میان دیگر شهرها ویژه بوده است. زمانی که اصفهان، ابوالقاسم صاحب‌بن عبّاد و تعداد زیادی یاران و دست پروردگانش را [به عالم اسلام] عرضه کرد و مرکز نفوذ و قدرت «صاحب» محفل همدمان و زیارتگاه بازدیدکنندگان گردید، این شایستگی را پیدا کرد که جایگاه فضل و پایگاه ادب نامیده شود و هنگامی که کتاب «اصفهان» اثر ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی را بررسی می‌کنی و به بخشی که در آن شعرای آن دیار و شعرای کرج را برمی‌شمارد و از اسلوبهای شعر برتر و حکایات دلنشین آنها را یاد می‌کند می‌رسی و سپس در این باب از این کتاب من تأمل می‌کنی و ذکر شعرای امروزه اصفهان مثل عبدان اصفهانی و گفته‌های برجسته آنان

۲۲- منسوب کردن اصفهانی‌ها فامیل‌های خود را به قریشی و ضبّی و اسدی نه از باب سیطره نژاد عربی است بلکه به سبب فخر آنان به پیامبر و اهل بیت و یا صحابه و تابعین بود و برخی از صحابه و تابعین البته از قبایل عربی‌اند که پس از اسلام به ایران مهاجرت کردند.

۲۳- در باب لقب عمادالدین. ر. ک. به تلخیص معجم الألقاب، جلد چهارم.

۲۴- تذکره الحفاظ، چاپ اول، حیدرآباد دکن، ص ۱۱۰.

۲۵- «اگر نسبم را بخواهید از خاندان رستم هستیم، اما شعرم از عربی و منسوب به قبیله لؤی بن غالب است.»

۲۶- یتیمه‌الدهر، چاپ الصاوی، ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۷.

ذکریای قزوینی: اصفهان شهری است بزرگ، بلندمرتبه‌ترین و نامدارترین شهرهاست و از جمیع اوصاف نیکو، خاک خوب، هوای سالم، آب گوارا، ساکنانی تندرست، خوش‌سیما و زبردست در علوم و فنون برخوردار است. تا جایی که گفته‌اند هر چیزی را که صنعتگران اصفهانی در سامان دادندش نیک بکوشند، صنعتگران و هنرمندان دیگر شهرها از آوردن همانند آن ناتوانند.

معروف به راغب اصفهانی، مؤلف «مفردات القرآن الکریم» برجسته‌تر می‌نماید. این کتاب اسرار زبان عربی را کاویده و در زمینه شرح الفاظ قرآن، بی‌همتاست. کتاب دیگر او «المحاضرات» کتابی است گرانها و پر ارزش و سودمند و در عین حال اطلاعات گسترده‌ای را در خود گرد آورده است. نیز کتاب «الذریعة إلی مکارم الشریعة» چاپ شده در مصر (سال ۱۳۲۴ هـ) و کتاب «تفصیل النشأتین و تحصیل التعدادین» چاپ شده در بیروت به سال ۱۳۱۹ هجری^{۲۹} از تألیفات وی است. در آن زمان که شعر فارسی منتظر خیزشی بود تا شاعری اصفهانی آن را تحقق بخشد. - همانند کاری که ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در اواخر قرن سوم و ثلث اول قرن چهارم هجری انجام داد، - مؤیدالدین فخرالکتاب و الشعراء ابواسماعیل حسین بن علی اصفهانی معروف به طغریایی، صاحب «لامیة العجم» - که بر لامیة العرب شنفری و دیگر لامیه‌ها^{۳۰} برتری پیدا کرد در اصفهان ظاهر شد. [او کسی است که تنها توزق دیوانش، پژوهشگر را از بحث و بررسی دقیق درباره شعرش بی‌نیاز می‌کند. شرح صفدی بر «لامیة العجم» در دو مجلد بزرگ، حکایت از فضل این شاعر طراز اول و مقتدر، و بلندی مرتبه‌اش در میان شعرای زبان عربی دارد.

راکه در این کتاب آمده می‌خوانی، قطعاً چنین حکم خواهی کرد که اصفهان از خدایگان نفس و یگانه‌های روزگار حظی وافر دارد و مراد در این ارزیابی که هوای دلپذیر و خاک سالم و آب گوارای اصفهان تأثیری نیک در طبع اهلس و خرد پرورش یافتگانش دارد، تأیید خواهی کرد.»

ثعالبی از شعرای عصر خود، عبادان اصفهانی معروف به خوزی را ذکر کرده است و اشعار فراوانی از او آورده است و بعد از آن ابومحمد عبدالله بن احمد معروف به خازن، سپس ابوالعلاء اسدی و ابوالحسن غویری را یاد می‌کند.^{۲۷}

ادبیات عرب اصفهان، در زمان آل بویه نیز همچنان بزرگانی از ادب و شعر را تقدیم کرد. بزرگانی همچون: ابوعلی احمد بن محمد بن حسن مزروقی، که مؤلف «شرح الحماسه» - کتاب بزرگی که به تازگی به چاپ رسیده است - و کتاب بی‌نظیر «الأزمنة و الأمکنة» چاپ شده در هند - و دیگر شرح‌های ادبی و نحوی است. وی در سال ۴۲۱ هـ. ق دیده از جهان فرو بست.

یاقوت در معجم الادباء در شرح حال وی می‌گوید: «صاحب بن عباد گفت، از اصفهان سه نفر به مقامی والا از دانش رسیدند: بسافنده‌ای و پنبه‌زنی و کفاشی. بسافنده همان مزروقی است. پنبه‌زن ابومنصور بن ماشده و کفاش ابوعبدالله خطیب ری که صاحب تألیفاتی چند در لغت است.»^{۲۸}

دوران آل بویه به سرآمد و به دنبال آن، عصر سلجوقیان فرا رسید. در این دوره ادبیات فارسی فرّ جوانی گرفت و شروع به بالیدن کرد. و زبان فارسی نیز استوار گردید. اما ادبای اصفهان، همچنان علاقه‌مندی و پایبندی خود را به زبان و ادبیات عربی حفظ کردند. از میان این ادبا، حکیم و ادیب زبان‌دان حسین بن محمد

۲۷- یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۳۰۸-۲۶۸.

۲۸- معجم الادباء ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۹- استاد محقق بدیع‌الزمان فروزانفر، به بنده اطلاع داد که استاد پژوهشگر محمد بن عبدالوهاب قزوینی (ره)، معتقد بود راغب اصفهانی از اعلام قرن چهارم هجری است.

۳۰- ر.ک. معجم الادباء، ج ۴، ص ۵۱، و الوفیات ج ۱، ص ۱۷۵ و مختصر مرآة الزمان، ج ۸، ص ۹۳-۹۲.

قزوینی در گفتاری درباره اصفهان می‌گوید: اما خداوندان دانش مانند فقها، ادبا، ستاره‌شناسان و طبیبان، شمار آنها در اصفهان افزونتر از هر شهر دیگری است. مخصوصاً شعرای صاحب دیوان که در لطافت سخن و معانی خوب، تشبیه‌های شگفت‌انگیز و طرح‌های نو، سرآمد دیگران هستند.

چراکه صفی خود از ادبا و مورخان بلند پایه است و اینکه وقت خود را به شرح کردن این قصیده اختصاص داده، دلالت بر اهمیت و ارزش جذابیت هنری این اثر دارد.

در قرن ششم و قرن هفتم هجری از شدت (و قاطعیت) زبان عربی و گرایش شدیدی که در اصفهان به این زبان وجود داشت، کاسته نشد. ادبیات عرب این دو قرن را در ابوعبدالله محمد بن محمد بن - حامد اصفهانی ملقب به عمادالدین^{۳۱} کاتب نمودار می‌بینیم. دانشمندی که در حد استادی از دو ملکه نظم و نثر برخوردار بود و سوای تخصص در فقه شافعی، کتابهای گرانها، ارزشمند، سرآمد و پسندیده‌ای را تألیف کرده است. کتاب «خریده القصر و جریده العصر» وی، بهترین مرجع شرح حال شعرای قرن ششم است. شعرای تمامی سرزمینها و بلاد عربی و اسلامی از شعرای ایران و عراق گرفته تا شعرای شمال آفریقا و اندلس، همه را در آن ذکر کرده، کتابی است پر مایه، حجیم و دارای مجلدات فراوان. چند جلد آن به چاپ رسیده و دیگر مجلدات آن نیز یا در چاپخانه و یا در راه چاپخانه است. این مرجع تاریخ نگاران ادبیات عرب در قرن ششم است که [برای تحقیق خود] ناگزیر از مراجعه به آن هستند.

کتاب دیگر او عبارت است از «الفتح القدسی فی الفتح القدسی» که حاوی تاریخ فتح شهر بیت المقدس (سال ۵۸۳ هـ) توسط صلاح‌الدین ایوبی و حوادث ماقبل و مابعد آن است. این کتاب از ارجمندترین کتب تاریخی و مستدلترین آنهاست. نیز کتاب دیگرش «البرق الشامی» که به‌طور کلی درباره جنگهای صلاح‌الدین و به‌طور خاص درباره جنگهای صلیبی در سرزمین شام بوده و [نیز] کتاب «تاریخ بنی سلجوق» و «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» که نسخه‌ای از آن در

کتابخانه ملی فرانسه موجود است و آن را قوام‌الدین ابوابراهیم فتح‌بن علی بنداری اصفهانی خلاصه کرده و «زبدة النصره و نخبة العصرة» نام نهاده (و به چاپ هم رسیده) است. عماد اصفهانی پس از آنکه ذخایر ادبیات عرب و تاریخ اسلام را غنی‌تر ساخت، در سال ۵۹۷ هـ در دمشق درگذشت. این غنابخشی و افزونی چنان بود که نام او را در زمرة مؤلفان بزرگ در دوره‌های مختلف قرار داد. این همه در حالی است که از رسایل اخوتیه و دیواتیه و دیوان شعرش سخنی به میان نیاوردیم.

ادیب و منشی [معروف]، قوام‌الدین ابوابراهیم فتح‌بن علی بن محمد بن فتح‌بن احمد بن هبة‌الله بنداری اصفهانی - آن‌گونه که یک شاگرد، با استادش هم‌عصر است - با عماد اصفهانی هم‌دوره بود. اگر بخواهیم زندگینامه مختصری از او [بنداری] بیان کنیم، آنچه که کمال‌الدین ابن فوطی در کتاب «تلخیص معجم الالقاب» نگاهشته است، ما را بی‌نیاز می‌کند.

او در جزء چهارم کتاب، بعد از ذکر لقب و نام و نیز نام پدران و نسب وی، همان‌گونه که ما آوردیم - چنین می‌گوید: «یکی از فضیلات روزگار و شریف دوران، که نشرش چون نقش و نگار جامه دیا و نظمش همچون گردنبندی بسامان و خوشه‌ای زیبا است، او

۳۱- ر. ک. الجامع المختصر، ج ۹، ص ۶۴-۶۱ و مختصر مرآة الزمان، ج ۸، ص ۵۰۸-۵۰۴ و الوفیات، ج ۲، ص ۱۸۸ و تلخیص معجم الالقاب در مجلد چهارم، در لقب عمادالدین - التکملة لوفیات النقلة اثر منذری، نسخه مصدرالمجمع، برگ ۱۹ و تاریخ اسلام، اثر ذهبی، نسخه کتابخانه ملی در پاریس، شماره ۱۵۸۲، ورقه ۱۰۵ و مختصر معجم الأدبا، ج ۷، ص ۹۰-۸۱ و مقدمه مجلد اول از کتاب «خریده القصر» به قلم استاد محمد بهجة اثری.

وارد سرزمین شام شد و از شاگردان عمادالدین کاتب بود و خود البته کاتبی توانمند به شمار می‌آمد. «شاهنامه» سروده فردوسی طوسی را برای سلطان گرانقدر، عیسی بن عادل به عربی ترجمه کرد که من آن را به خط خودش دیده‌ام. او کتاب «البرق الشامی» را در کتابی تحت عنوان «سنا البرق الشامی» خلاصه کرد. و نیز گزیده‌ای از کتاب «نصرة الفتره و عصرة الفطرة» را در کتابی به نام «زبدة النصرة و نخبة العصرة» گرد آورد. شعرها و رساله‌هایی نیز دارد. وی در نیمه شعبان سال ۵۸۶ هجری در اصفهان دیده به جهان گشود و آنجا را در سال ۶۱۴ ه. ق ترک کرد و در دمشق اقامت گزید. وفات او در ماه ربیع الثانی به سال ۶۴۳ ه. ق در دمشق رخ داده است.

از آثار وی، ترجمه بخشهایی از شاهنامه که دکتر عبدالوهاب عزام مصری به چاپ رسانیده و کتاب دیگر او «زبدة النصرة» است که به آن اشاره کردیم. از بنداری کتابی به نام «تاریخ بغداد» نیز به جای مانده که نسخه‌ای از جلد اول آن را در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۶۱۵۲ در بخش کتابهای عربی به دست آوردیم که تاریخ آن سال ۶۳۹ ه. ق است و در دمشق کتابت شده و ناقص است. هدف بنداری، ترجمه از فارسی به عربی بود و این، همان چیزی است که ما می‌خواهیم. سپس زمان مصلح‌الدین سعدی شیرازی شاعر [نامدار] فارسی‌گو فرا می‌رسد. شاعری که اگر خورشید آسمان شعر فارسی نباشد به یقین یکی از ماههای زیبا و خیره‌کننده و پیشی‌جسته شعر فارسی است. سعدی شیرازی، معاصر با حکومت عباسی و ایلخانیان بود ایلخانیان در غرب ایران و عراق و بر سرزمین روم - که نزد جغرافیدانان غرب به آسیای صغیر شناخته شده است - تشکیل حکومت داده‌اند.

در دوران حکومت ایلخانیان، زبان فارسی گسترش چشمگیری پیدا کرد و با قدرت زایدالوصفی دیوان وزارت را در قلمرو خود قرار داد، متقابلاً زبان عربی نیز رو به خاموشی نهاد. سلاطین ایلخانی بعدی، زبان فردوسی که پس از رودکی بزرگ، مشعل شعر فارسی را در دست داشت. نقل مجالس و محافل و

سایه بهره‌مندی ادب‌دانان و ادب‌خوانان شد. نیز در سخنان و مکالمات روزمره و رسانه‌ها و پیامها گل سرسبد گفت‌وگوها و مکالمات روزمره و نامه‌ها و پیامها شد. ولی اصفهان در آن روزگار همچنان عواطف و احساسات خود را از طریق شعر عربی به تصویر می‌کشید. نظام‌الدین اصفهانی نمایانگر شعر عربی در دوران انتقال حکومت از عباسیان به ایلخانیان است. هم او که به عنوان نادره‌ای ناشناخته در این مقاله بدان خواهیم پرداخت.

نظام‌الدین اصفهانی، شاعری است با آثار جاویدان که تاریخ درباره او انصاف روا نداشته، تاریخ‌نگاران ادبیات عرب نیز، به دلیل آنکه با وی معاشرتی نداشته‌اند، از او غافل مانده‌اند و به علت بعد مکان و یا کم‌توجهی به احوال شعرای آن دوران، درباره او به کنجکاوی نپرداخته‌اند. دورانی که از نظر سیاسی آشفته و ظرف حکومتی وحشت‌آفرین و به‌نهایت آدمکش و خونریز قرار گرفته و زیر چکمه یاسای چنگیزی پایمال شده بود. یاسا همان قانون ویران‌ساز و هستی‌برانداز، عجیب و وحشتناکی است که از حکم‌های «یرغو» یعنی همان بیدادگاه چنگیزی آکنده بود، قانونی که هیچ موجودی را باقی نمی‌گذاشت و رها نمی‌کرد و بشر را چون بقر به شمار می‌آورد. البته زمان، آن قانون و احکام آن را محو کرد و در زمره افسانه‌های ماقبل تاریخ قرار گرفت.

مجموعه اشعار نظام‌الدین اصفهانی، «دیوان المنشآت» نامیده می‌شود که استعاره‌ای است از [تعبیر قرآنی] «وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام» ۳۲ در کتابخانه ملی پاریس، بخش عربیات، به نسخه‌ای از آن دست یافتیم (شماره آن نسخه ۳۱۷۴ بود که از مقدمه آن چنین برمی‌آید که آن را به شمس‌الدین محمد بن محمد جوینی (سردفتر ایالات در عهد هلاکو و پسرش احمد تکودار) هدیه کرده است. وی در مقدمه چنین می‌گوید: این رساله نورانی را «شرف ایوان البیان فی

۳۲- سورة رحمن، آیه ۵۵: او را در دریا کشتی‌های بادبانی برافراشته چون کوه‌ها بیدند. (ترجمه از محمد خواجوی)

شرف بیت صاحب الدیوان» نام نهاده‌اند، طول عمری در آسایش نصیب من شود. و نیز نسیم ملایم پذیرش آن دو بزرگوار وزیدن کند. کتابی را دربارهٔ اوضاع این حکومت آغاز می‌نمایم.

و در اوایل دیوان آمده است: مولای ما قاضی القضاة، فصیح‌ترین فرد عجم و عرب، نظام‌الدین قاضی، در مدح‌المستنصر بالله، قصیده‌ای سروده و از اصفهان به بغداد فرستاده است.

هنگام اقامت در پاریس که علامهٔ مورخ، ادیب [توانا]، محمّد عبدالوهاب قزوینی نیز در آنجا حضور داشت - خداوند او را غریق رحمتش گرداند - از او دربارهٔ نظام‌الدین اصفهانی پرسیدم. در جواب نامه‌ای به من نوشت به تاریخ ۸ آذر ۱۹۳۷ میلادی. متن آن نامه چنین است:

«محضر استاد محترم علامهٔ مصطفی افندی.

نامهٔ ارجمند شما را مورخ پنجم ماه جاری دریافت کردم. در کتابهایی که در دسترس بود، چیزی دربارهٔ شرح حال نظام‌الدین اصفهانی، صاحب شرف ایوان البیان فی شرف بیت صاحب‌الدیوان - که خودم هم قبلاً دربارهٔ او جست‌وجو کرده بودم و زندگینامهٔ مختصری نیز از او در مقدمهٔ جلد اول تاریخ جهانگشای علاء‌الدین جوینی نگاشته‌ام - به دست نیاوردم. فقط در دو کتاب، یکی تاریخ عمومی موسوم به «حبیب‌السير» اثر غیاث‌الدین خواندمیر هروی که حدود سال ۹۳۰ ه. ق نوشته شده و دیگری کتاب «مجالس المؤمنین» اثر قاضی‌نورالله شوشتری که معرف حضورتان است. مطالبی ناچیز و بی‌ثمری آمده که فایده‌ای بر آنها مترتب نیست. به‌علاوه، این دو کتاب از مآخذی است که فاصلهٔ زمانی زیاد با زمان نظام‌الدین قاضی دارد. با این همه در این دو کتاب هیچ چیز حتی یک کلمه، دربارهٔ تاریخ زندگی او، سال ولادت، تاریخ وفاتش و یا چیزهایی دیگر از این قبیل، نوشته نشده است. فقط صاحب‌حبیب‌السير اکتفا به این کرده است که بگوید او از مادحین خاندان صاحب دیوان بوده و بعد هم، ایباتی چند از وی را در مدح شمس‌الدین جوینی آورده است.

قاضی نورالله دربارهٔ او گفته که وی از شیعیان خالص بوده است. بعد هم پاره‌ای از اشعار او را که بعضاً از میان یک غزل یا قصیده جدا شده‌اند آورده که به گمان خود و یا بر حسب واقع بر تشیع نظام‌الدین قاضی دلالت دارد. این نهایت آن چیزی است که در این دو شرح حال موجود است و چنانکه حضرت‌عالی مشاهده می‌نمایید، شایسته نیست که اصطلاحاً شرح حال نامیده شود.»

بنده گمان قریب به یقین دارم که ابن فوطی، شرح حال نظام‌الدین را در کتاب خود که پیشتر ذکر آن رفت (تلخیص معجم‌اللقاب) آورده است. اما بخش «نون» - که جلد ششم کتابش می‌باشد تاکنون به دست نیامده است. قبلاً مطلبی را نقل کردم که در آن، به مدح خلیفهٔ عباسی مستنصر (م. ۶۴۰) توسط نظام‌الدین اشاره‌ای رفته بود. در برگ ۸۳ دیوان او هم مطلب ذیل آمده است:

«و قال یذکر وقعة أصفهان و کانت فی سنة إحدى و ثلاثین و ستمائة معارضاً لقصيدة العمید.»^{۳۳} و در برگ ۸۵ هم آمده است: «و قال کتبه علی دار بهاء‌الدین محمد بن صاحب‌الدیوان.»^{۳۴} و در اشعارش نیز این بیت آمده:

لستمائة و ثمانین عاماً

أعاد العمارة بعد انهدام^{۳۵}

[از همهٔ اینها] دانستم که سال ۶۸۰ ه. از سالهای عمر نظام‌الدین بوده است و او در این سال زنده بوده است. بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین صاحب دیوان هم در آن زمان حکمران اصفهان بوده است. این مسأله را مؤلف کتاب تاریخی ناشناخته‌ای - که خود اقدام به چاپ آن کرده‌ام - ذکر می‌کند. این کتاب را نگارنده بنا بر پیشنهاد برخی پژوهشگران، «الحوادث الجامعة و

۳۳- او حادثهٔ سال ۶۳۱ ه. اصفهان را، در قصیده‌ای در معارضه با قصیدهٔ عمید یاد می‌کند.

۳۴- و [این اشعار را] گفت و بر در خانهٔ بهاء‌الدین محمد صاحب دیوان نگاهت.

۳۵- در سال ۶۸۰ این ساختمان را بعد از خرابی تجدید کرد.

التجارب النافعة في المائة السابعة» اثر ابن فوطی نامید. سپس کاملاً برایم مسلم و محقق شد که آن «الحوادث الجامعة» نمی‌باشد و به هیچ روی صحیح نیست به ابن فوطی نسبت داده شود. اینک رأی راجح من آن است که این کتاب، قسمتی از تاریخ «محب‌الدین ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد بن ابوبکر علوی کرجی بغدادی» است که شرح حال او در «تلخیص معجم الألقاب» چنین آمده است: «محب‌الدین ابوالعباس احمد بن یوسف بن ابوبکر علوی کرجی بغدادی، قاری قرآن و از علمای مورد اعتماد و حافظان پایدار می‌باشد. قرآن را نزد والد خود خواند. وی قرآن زیاد قرائت می‌کرد و با تفسیر و علم قرائت نیز آشنا بود. بسیار مطالعه می‌کرد و در لغت نیز ید طولایی داشت. به‌عنوان شیخ دارالقرآن معروف به بشیریه واقع در ساحل غربی دجله، منصوب شد و طایفه‌ای از بزرگان زیر نظر او [به تحصیل] مشغول بودند. درباره‌ی نسبش از او سؤال کردم. گفت که به حسن مثنی فرزند [امام] حسن پسر [امام] علی بن ابیطالب [ع] منسوب است. از سال تولدش پرسیدم، گفت، دهم جمادی‌الثانی سال ۶۵۷ هجری. او تاریخی نوشته که براساس سال وقوع حوادث مرتب شده است. وی در ماه صفر سال ۷۲۱ هجری، هنگام خواندن نماز وفات یافت به گونه‌ای که غیر از همسرش، کسی از مرگش آگاه نگردید، و در باب الحرب به خاک سپرده شد.»

دفن محب‌الدین در باب الحرب، بیانگر این نکته است که او علوی بوده ولی در ظاهر حنبلی می‌نمود؛ چرا که گورستان باب الحرب، از اواسط قرن سوم هجری قبرستان حنبلیان بوده است.

آری مؤلف تاریخ مذکور، در شرح حال بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین محمد جوینی ضمن بیان حوادث سال ۶۷۸ چنین می‌نویسد: «و در این سال، بهاء‌الدین محمد بن صاحب شمس‌الدین یاد شده وفات یافت. او زمامدار اصفهان و فردی ستم‌پیشه و بدسیرت بود. و در انواع ظلم و ستم دستی داشت. او آدمکشی به وسیله قناره را که «بساسیری» در ایام حکمفرمایش بنا

نهاده بود و بر اثر گذشت زمان از یاد رفته بود، دوباره احیاء کرد.»

درباره‌ی حوادث سال ۶۹۴ هجری چنین می‌گوید: «نورالدین عبدالرحمن بن تاشان، دو ماه بعد از کشتن ابن طراح درگذشت. نورالدین نیز در ایام حکمرانش، همان روش بهاء‌الدین بن شمس‌الدین جوینی را در مثله کردن و کشتار به نحوی فجیع پی گرفت و در «واسط» قناره را برپا کرد. همان‌گونه که بهاء‌الدین آن را در اصفهان - پس از آنکه از زمان بساسیری از یادها رفته بود - احیاء نمود.»

به نام همین بهاء‌الدین جوینی، شیخ عماد‌الدین حسن بن علی طوسی، که معاصر خواجه نصیر طوسی بود، دو کتاب خود «کامل‌بهایی» در مناقب اهل بیت و «الأربعین البهائیه» در فضایل امیرالمؤمنین علی (ع) را نگاشت.

یگانه اشکالی که باقی می‌ماند آن است که قاضی نظام‌الدین اصفهانی، سال ۶۸۰ هـ را به‌عنوان تاریخ بنای خانه بهاء‌الدین محمد جوینی ذکر کرده، در حالی که درگذشت بهاء‌الدین در سال ۶۷۸ بوده است، به نظر می‌رسد ضرورت رعایت وزن شعر او را وادار به این تساهل و سهل‌انگاری کرده است.

درباره‌ی نظام‌الدین اصفهانی در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران از فردوسی تا سعدی» اثر ادوارد گرانول براون، مستشرق بزرگ (ترجمه عربی آن] توسط استاد ابراهیم امیرشواری) و فهرست آن جست‌وجو و تفحص کردم، ولی جز اشتباهی که در آن رخ داده است به چیز دیگری دست نیافتم. با اینکه «براون» شعرای فارسی‌زبانی را که به‌عربی شعر می‌سروده‌اند و به فارسی شعری ندارند به یکی از دلایل خود در تألیف، ذکر کرده، ولی نامی از او به‌میان نیاورده است.

... از آنجا که دیوان وی در دسترس است دیگر نیازی به اطالعه سخن نیست.

والسلام و الاکرام

